کلوزآپ ۵

حرمت سینما را نگه‌داریم

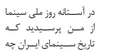

پرویز پرستویی

در آستانه روز ملی سینما از من پرسیدید که تاریخ سینمای ایران چه درس‌هایی به ما می‌دهد و خواستم از سینما چیست. باید بگویم از زمانی که وارد کار هنر شدم هیچ‌وقت چیزی برای خودم نخواستم. آنچه طلب کردم برای سینمای ایران بوده و هست. حالا این روزها این جمله ناصر تقوایی را در ذهنم مرور می‌کنم که در جایی گفته است: «الان نگرانم که فیلم بسازم و خوب دارم کارگردانی کنم؛ همین جمله مرا بسیار آزرده‌خاطر کرده به خاطر می‌آورم قرار بود دو سال پیش آنم تقوایی فیلم «زنگی و رومی» را بسازد. چون آقای احمد میرعلایی چراغ سبز نشان داده و تمایل خودش را برای ساخت فیلم اعلام کرده بود و حتی عنوان کرد قرار است برای ساخت این فیلم از محل بودجه‌های فاخر هزینه کنیم. همان موقع سراغ تقوایی در خانه‌اش رفتیم و با هم در بنیاد سینمایی فارابی حضور پیدا کردیم. آقای تقوایی در حیاط بنیاد فارابی نشسته بود و گفت: «من همین الان توانایی ساخت دو فیلم سینمایی دارم؛ و چقدر برانزیزی بود. اما بلافاصله بعد از سه ماه دچار دیگر هیچ اتفاقی نبود! کار به اینجا رسید که فهمیدم اصلا بودجه فاخری وجود ندارد! اگر هم بود لابد مال ما نبود! و حیف که فیلم ساخته نشد و سینمای ایران از یک فیلم بسیار خوب محروم شد. حالا سر این مساله برای برخی‌ها مهم است؟ اما برای من خیلی مهم است و سینمای تقوایی آنقدر برایم مهم است که حتی حاضر بودم نه هم‌چون بازیگر، بلکه در کسوت تدارکات در کنار آنم تقوایی حضور داشته باشم. البته بیشتر اوقات مسوولان درباره فیلمسازی آقای تقوایی حرف‌هایی می‌زنند که از پایه بی‌اساس است. تقوایی چون سینما را به بهترین شکل می‌شناسد، در کارش دقت و وسواس دارد، وگرنه هیچ مشکلی در فیلمسازی ندارد. او حتی درباره فوتبال که صحبت می‌کند آنقدر دقیق و مسلط است که آدم از این همه دانش غبطه می‌خورد. من به‌عنوان یک بازیگر کوچک - بلور کنید تعارف نمی‌کنم - آرزویم این است که مقابل دوربین امثال تقوایی و بیضایی قرار بگیرم و بازی کنم. حالا اگر آقای بیضایی را کجا بپذایش کنیم؟ مگر برای برخی‌ها فرق می‌کند؟ مگر جز این است که تمام این اتفاقات در تاریخ سینمت ثبت و ضبط می‌شود. آن وقت برای آیندگان چه جوابی خواهیم داشت؟ اگر اهل آموختن باشیم، تاریخ آموختنی‌های زیادی دارد؛ البته اگر... باید بدانیم نه‌تنها در تاریخ سینما، بلکه در تاریخ هنر، هنرمندانی هستند که قابل مقایسه با کسی نیستند. باید آنها را جدا کرد و بعد سایر هنرمندان را با هم مقایسه کرد. محمدرضا شجریان، حسین علیزاده، ناصر تقوایی، بهرام بیضایی و... از این دسته‌اند؛ آنها نگرانم‌برند. به مناسبت روز سینما اصلا نمی‌خواهد کل تاریخ سینمای ایران را مرور کنیم، کافیست نگاهی بیندازیم به همین یکسال گذشته. هر کسی هر فرهادی و فیلمش افتخارآفرین نشدند و فیلم «جدایی نادر از سیمین» جایزه «اسکار» دریافت نکرد؟ دقیقا این موقعیت خود گویای این است که آنقدر موضوع را لوث کردیم که حاضیت و ارزشش را از دست داد حالا چه ما تجلیل کنیم یا نکنیم. اصغر فرهادی فیلم بعدی‌اش را خواهد ساخت. اما وظیفه ما چیست؟ آیا نوانستیم به نحو احسن سینمای نجیب ایران را حمایت کنیم؟ این همه پول برای فیلم‌های خارجی خرج کردیم، نتیجه چه شد؟ اما برای فیلم‌های امثال کیمیایی و مهرجویی از محل بودجه فاخر هزینه نکردیم، ولی فیلم‌هایشان ماندگار شدند.

ممکن است بپرسید که مردم آقای تقوایی را نمی‌شناسند. ولی آیا کسی پیدا می‌شود که بگوید سریال «دایی‌جان ناپلئون» را نمی‌شناسد یا ندیده؟ الان در ایران سینما هستیم، ولی کدام سینما؟ مگر در این چهار سال با سینما چیزی باقی مانده؟ مردم ایران اگر هم هزار بار باشند، ولی سفره هشتصد شب عید را بهانه می‌کنند. ولی در این چهار سال چه بلاها که بر سر سینمای ایران نیامد. در عوض آنقدر بی‌حوذی اتفاق افتاده، اما باید تلاقی داشت که این واژه ارزش خودش را از دست داده. آن وقت استان واقعی گم و فراموش شده و سایت اختیار کردند. باید همه این حرف‌ها این چهار سال گفتند.

ولی از این به بعد به فکر باشیم. حرمت سینما و بزرگانش را نگه داریم. باید کاری کنیم تا آقای ایوبی بتواند کارش را به نحواحسن انجام دهد. سینما را نباید برخی افراد معلوم‌الحال که برای اهالی سینما کاملا شناخته‌شده‌اند و در همه دولت‌ها حضور دارند و ثرمای به فکر منافع سینما نیستند و فقط به منافع خود فکر می‌کنند، مصادره اموج خیلی جرّاق آقای ایوبی نگذارند و به ایشان فرصت دهند معضلاتی نظیر «خانه سینما» را حل کند.

مدیوم شات ۶

نادیده گرفتن اهالی رسانه

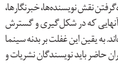

سعید عقیقی

روز ملی سینما در تاریخ ثبت شده است. در این روز باید صفحات تاریخ را مرور کنیم و به یاد بیاوریم چه اتفاقاتی رخ داده است که امروز به جایگاه رفیعی رسیده‌ایم. البته اینکه بگویم سکین‌ترین است یا یک گیوه آهن؟، آزمونی جدی محسوب می‌شد و دوران «رانت‌خوار هان هنرمند است به ما؟» و «فیلم پفوش بهتر است یا هنری؟» هنوز ترکیب «سینمای خصوصی» و «سینمای دولتی»، به مانند دولت و ملت در چرندویرند دهخدا به ترکیب عسل و خربزه می‌ماند که عناصرش نه‌تنها بر سر غنایم سینما با هم می‌جنگند که گاه بر سر همان غنایم، با هم می‌سازند و دمار از روزگار هنرمند درمی‌آورند. در سینمایی که هنوز با درست حرکت کردن ۲۰میلیارد تومان می‌توان تاریخ‌ساز را متحول کند، سهم‌خواهی همه، نشان می‌دهد که پرسش‌ها هنوز پیرامون قانون‌گذاری فیلم و اجیل وسنگینی صد کیلو مالز در برابر یک گرم مغز می‌گردد. با اولی نمی‌شود شهید شد، تالاب و تقوایی ساخت، اما به کافرانتس دعوی، سبب نمی‌شود که در موز موعود، دلسوزن فیلم و سینما و اجیل به کام‌مان بیاید. آن روز، بی‌تردید، روز سینماست.

جمشید مشایخی در آستانه «روز ملی‌سینما»

همه عمر دیر رسیدیم

عکس: امیرمحمدی شرق

فرانک آرنا: جمشید مشایخی، یکی از بازیگران مهم سینما و تئاتر ایران است. هرچند محور گفت‌وگوی پیش‌رو و مایبستر روی سینما متمرکز شده است؛ ولی خلاقیت‌هایش در ارایه نقش‌های مختلف او را به یکی از محترم‌ترین و بی‌بدیل‌ترین بازیگران سینمای ایران تبدیل کرده است. او متعلق به نسلی است که سینمای متفاوت ایران را پایه‌گذاری کردند، هرچند بدنظر می‌رسد در این سال‌ها برای نسل جوان دستاوردهای ایشان از نقطه‌نظر تاریخی چندان شناخته‌شده نیست. همزمان با روز ملی سینما، به یادماندن هنر و اخلاق حرفه‌ای این بازیگر کمتن‌گویی با ایشان انجام دادیم که به این شرح است:

■ در تاریخ سینما بازی‌های شناخت و خوبی از شما شاهد بودیم. می‌خواهم به مرحله‌ای که از تئاتر به سینما ورود پیدا کردید، بپردازم که بدنظرم شروع خوبی بود. نقشی که در فیلم «خشت و آینه» ابراهیم گلستان بازی کردید. نقش رییس کلانتری بود. آیا انتخاب این نقش جدا از مختصاتی که فیلمنامه و کارگردان داشت به این مربوط نمی‌شد که شما در یک خانواده نظامی بزرگ شده بودید و این مساله به بازی‌تان کمک می‌کند؟

جالب اینجاست که رییس کلانتری مثل شخصیت‌های معمولی که در کلانتری‌ها می‌دیدیم نبود و شخصیت خاصی داشت. ما چون از تئاتر به سینما آمده بودیم آقای گلستان با بنده، محمدعلی کشاورز و منوچهر فرید شاید حدود ۳۰، ۴۰ جلسه تمرین کرد که ما از آن بازی غلوشده تئاتری بیرون بیاییم و بازی زیرپوستی و حسی ارایه کنیم. همیشه گفته‌ام در تئاتر همه معلم من هستند. اما بیش از همه شاهروان «حمید سمندریان» بود و در سینما آقای «ابراهیم گلستان». به‌جز تمرین‌ها وقتی فیلم‌برداری شروع شد آقای گلستان به من گفت نه جمشید، تشد من را کنار کشید و گسی را مثل زد. گفت گسی را به تو می‌گویم که تو شبیه او هستی ولی نمی‌خواهم تو به گسی بگویی و من هم نام آن فرد از خاطرم رفته.

■ یک شخصیت واقعی در دنیای بیرون را برای شما مثال زد؟

بله گفت دغدغه‌هایت من قانون است و من آن دوره شخصیت مهمی بود و الان هم خاطرم نیست که او که بود. آن شخص آن زمان شخصیتی درحد سپهبد بود. در دست آن خانواده‌ای در نظامی بودند اما دیکتاتور نبودند. خاطرم هست می‌گفت دست نکشته. با یک دست سیگار می‌کشی که من باید با یک دست کبریت را می‌زدم و سیگار را روشن می‌کردم ولی با ابراهیم گلستان کم‌کم ملتدانه این بود که امتحان کنتکور می‌دادم تا این حد کار مهم بود. ابراهیم گلستان شخصیت کوچکی نبود.

■ چند سال قبل کتاب «نوشتن با دوربین؛ به چاپ رسید که مصاحبه مفصلی بود با ابراهیم گلستان. در آن مصاحبه آقای گلستان از برخی از بزرگان آموزی سینمای ما با دید انتقادی یاد کرده بودند. ولی شما و تاجی احمدی را یکی از بهترین بازیگران سینمای ایران می‌دانستند. استعداد شما را بسیار ستود و همین‌طور منش و رفتار خانم تاجی احمدی را با توجه به اینکه آقای گلستان هرکسی را هنرمند نمی‌داند ولی از شما تعریف کرده‌ای خوشحالی دارد که یک بازیگر بااسابقه تئاتر در اولین فیلمی که در سینما بازی کرد، شرکت دیگر اینکه آقای گلستان قبل از ساخت این فیلم مستند ساز و نویسنده‌ای معتبر بود. ایشان «سعدی» را خوب می‌شناسیم و اسم «خشت و آینه» برگرفته از شعری از سعدی است. شما که از آن سال بقیه کارهایتان را دنبال کردید و جایزه گرفتید.

خاطرم هست در فیلم «قیصر» من، ناصر ملک‌مطیعی نقش دوم را داشتیم. عباس پیلوان در مجله فردوسی نوشت: اینها مقاومتش بالاتر از نقش دوم است و نباید به اینها به‌عنوان نقش دوم جایزه داد.

■ یعنی تعریف جدید از نقش دوم داشت؟

بله در «اشاره احتجاب» هم من نقش اصلی را بازی می‌کردم و فیلمی بود که دیده شد.

■ یعنی شما مدتی برخی بازیگران امروز بدنبال این نبودید که خودتان دیده شوید؟

در جشنواره تهران به مفهوم مطلق فیلم برنده شد و بهترین فیلم شناخته شد. اما به ما به‌عنوان بازیگر جایزه ندادند که بگویند جوین فیلم اول شده شما هم به‌عنوان بازیگر توانایی داشته‌اید و باید بروید آنتاسه. خاطرم است وقتی نمایشنامه «چوب‌دستی‌های بزرگ» که نوشته دکتر غلامحسین ساعدی بود و جعفر والی کارگردانی می‌کرد یک نقش به نام «مسیو» نیاز بود. من در آن نقش مسیو را به آقای فیزه‌زاده واگذار کنند و ایشان در تمرین واقعا غوغا می‌کرد. دو، سه بار سر تمرین نیامد که من از آقای والی خواهش کردم که او را از گروه کنار نگذارد. به آقای فیزه‌زاده گفتم پروین من رییس گوگ نشانه‌ام اروی من را ترور و برای تمرین بیا در خیابان از نمایشنامه‌ای که ما آن زمان در تلویزیون اجرا می‌کردیم با هم بازی داشتیم. یعنی قبل از سینما در تئاتر با هم همبازی بودیم. در «همسایه‌ها» با جیزی کشی‌ام و آن بود که ما در سینما بود و بنده با پروین و آقای کشاورز با هم بازی داشتیم.

■ پس شین‌بازی یک‌بدگرد را می‌شناختید؟

بله حتی در اسطفل ساحیقران؛ که من نقش ناصرالدین‌شاه را داشتم، پرویز ملیجک را بازی می‌کرد. در خیابان و نمایشنامه‌ها که دوستان دیگر کارگردانی می‌کردند با هم بازی می‌کردیم و خیلی بهم نزدیک بودیم. اینکه بازی یک‌بدگرد را می‌شناختیم و به روحیه همدیگر هم آشنا بودیم.

■ آقای فیزه‌زاده روحیه حساسی داشت؟

بله در اسطفل ساحیقران؛ چون من بیشتر با او بازی داشتم به او می‌گفتم پرویز اگر جایی اشتباه می‌کنم به من بگو، بلدت نبود.

■ در عین رقابت، رفاقت خوبی با هم داشتید.

بله

■ فضای کاری جطور بود؟

اصلا بحث این؛ نبود. اما؛ بودیم که کار می‌کردیم و «من» وجود نداشت. اگر نقشی را بازی می‌کردیم که آن شخصیت برای یک نفر خاص ساخته شده بود مثل «کمال‌الملک»، اما در آنجا هم «من» وجود نداشت و اما مطرح بود «من» نمی‌تواند بدون «دیگران» کاری کند. ما در تئاتر یاد گرفته‌ایم که فرقی نمی‌کند نقش کوچک باشد یا بزرگ، نباید اما هست. به همین دلیل کارهایی که موفق بوده به‌خاطر این نوع تفکر و احساس موفق بوده است.

■ شما در اداره تئاتر بودید؟

بله

■ آیا زمان کارگاه نمایش هم بعدها بوده و جود آمد. رابطه اداره تئاتر با کارگاه نمایش جطور بود؟ مثلا عباس جوانمرد یا عباس نعلبندیان؟ شما به‌دنبال چه بودید و آنها به چه می‌خواستند؟ چرا این اختلاف به وجود آمد؟ فکر می‌کردند شما دارید شستن بیسد یا آنها آوانگارد؟

آن هم بودو به تلویزیون بود و تلویزیون هم دولتی بود و ربطی نداشت. خیلی از نمایشنامه‌هایی که ما اجرا کردیم اگر الان بود شاید اجازه اجرا نمی‌دادند.

■ در کجا؟ در اداره تئاتر؟

بله اولا که اداره تئاتر هنرهای درماتیک بود و بعدها اداره تئاتر شد. افرادی مثلا سمندریان به اداره و تشکیلات کاری نداشت و بعدها اداره تئاتر را رها کرد و رفت.

■ یعنی شما و آقایان انتظامی و تعمیریان درواقع با آقای سمندریان همکاری می‌کردید؟

من با سمندریان و جعفر والی رابطه خوبی داشتم و با آنها کار می‌کردم. وقتی می‌گویم آقای سمندریان معلم من بود به این علت بود که ایشان خود کارگردانی را در آلمان دیده بود. فقط دیگر دوره کارگردانی ندیده بودند و بازیگر بودند. به همین دلیل ایشان معلم من بود. اگر به نمایشنامه‌هایی که آن زمان اجرا شد دقت کنید مثل «آنتوار» و «مردهای بی‌کفن‌وپاتن» / آقای سمندریان اعتقاد شان به نمایشنامه باید روی صحنه اجرا شود و تئاتر روی صحنه است نه جلوی دوربین.

■ تلفه‌نتاتر را قبول نداشت؟

بله. به همین دلیل زمانی که هنوز در اداره نمایش بود، نمایشنامه‌هایی که کنتاب می‌کرد ترجمه بود ولی چون اعتقاد نداشت خیلی نمایشنامه‌هایی بود که ترجمه شده بود. از نظر بازیگری برای ما خیلی مهم بود و ما در خال یادگرفتن بودیم ولی فی‌نمایشنامه‌های با ارزش را برای اجرا در صحنه انتخاب می‌کرد.

■ در اواخر عمرشان هم کارهایشان، جزو کارهای بزرگ و باارزش بود.

همین‌طور است. غلامحسین ساعدی یکی از نمایشنامه‌نویسهای بزرگ بود و اینکه کارگاه نمایش با ما فرق داشت اصلا مطرح نبود. کسی که کارگردان و مسوول اصلی بود، آقای «ابراهیم گلستان» بود. ایشان در فضای درماتیک بود.

■ آیا فیزی منضبط بود و به تئاتر علاقه داشت.

■ با ایشان کار کرده بودید؟

بله در اداره تئاتر، ما بازیگران بودیم و به تلویزیون انتخاب می‌کرد. بازی می‌کردم. حتی یکبار به جشنواره تئاتر در پاریس رفتیم و من عضو گروه «هنر ملی» بودم. ولی آقای «ابراهیم گلستان» یک نقش به من داد و من با آن گروه به پاریس رفتیم.

■ با عباس نعلبندیان مراوده داشتید؟

خیر.

■ واکنش مطبوعات آن زمان و هنرمندها نسبت به فیلم «خشت و آینه» و بازی شما در آن چطور بود؟ آیا بازیگران نظرشان درمورد بازی شما چه بود؟ آیا استقبالی شده بود؟

تا جایی که یادم است این فیلم سخت بیشتر اکران نداشت و فیلم‌های که آن زمان ساخته می‌شد از جنس دیگری بود.

■ فیلم توقیف شد؟

خاطرم نیست. اما می‌دانم که فیلم برنده شد و بعد از برگشتن از فرانسه آنجا منتظری در روزنامه از دو، سه نفر تعریف کرده بود که من و فیزه‌زاده بودیم و آقای گلستان این موضوع را به ما گفت.

■ چرا شما آن دوره، جدیت فیلمفارسی نشدید؟ چرا ترجیح دادید عشلا به‌جای بازی در فیلم‌هایی مثل «موطلایی شهر ما» در «خشت و آینه» بازی کردید؟

ما از تئاتر آمده بودیم که ارزش و عظمت داشت.

■ مگر غیر تئاتر کسی که در «فیلمفارسی» بازی کرده بودند هم در تئاتر نبودند؟

من هم بعد از «خشت و آینه» در فیلم‌های «گاو» و «قیصر» بازی و بعدها که از اداره تئاتر استعفا کردم در چند فیلم بازی کردم که نامشان را نمی‌برم.

■ اگر در بازی کردن در آن فیلم‌ها ناراضی هستید. پس چرا در آن فیلم‌ها بازی کردید؟

چون از اداره تئاتر بیرون آمده بودم و می‌خواستم گذران زندگی کنم و راه دیگری نداشتم؛ از زمان هم فیلم‌های بازرش آنچنانی ساخته نمی‌شد.

■ آقای منتظران ایرانی در ک کرده بودند که فیلم‌هایی مثل «خشت و آینه»، «گاو» و «قیصر» فیلم‌های خوبی هستند؟

بله

■ کدام‌منتظران؟

پرویز دوایی، کیومرث وجدانی، دکتر هوشنگ کاویوسی، عباس پهلوان و... افراد قیمی بودند و ما واقعا وحشت داشتیم که این افراد نظرشان درمورد فیلم‌های ما چه خواهد بود.

■ شما فیلم‌هایی مثل «گاو»، «قیصر» یا «شازده احتجاب»، «نفرین» یا سریال «اسطفل ساحیقران» را با مرحوم حاتمی بازی کردید. اما اغلب به شما در مجموعه‌های تلویزیونی فیلم تهران جایزه نداشت؟ در صورتی که آقایان نصیریان و انتظامی شدند و جایزه گرفتند.

خاطرم هست در فیلم «قیصر» من، ناصر ملک‌مطیعی نقش دوم را داشتیم. عباس پیلوان در مجله فردوسی نوشت: اینها مقاومتش بالاتر از نقش دوم است و نباید به اینها به‌عنوان نقش دوم جایزه داد.

■ یعنی تعریف جدید از نقش دوم داشت؟

بله در «اشاره احتجاب» هم من نقش اصلی را بازی می‌کردم و فیلمی بود که دیده شد.

■ یعنی شما مدتی برخی بازیگران امروز بدنبال این نبودید که خودتان دیده شوید؟

در جشنواره تهران به مفهوم مطلق فیلم برنده شد و بهترین فیلم شناخته شد. اما به ما به‌عنوان بازیگر جایزه ندادند که بگویند جوین فیلم اول شده شما هم به‌عنوان بازیگر توانایی داشته‌اید و باید بروید آنتاسه. هم تمرین فیلم‌های خوب و جعفر والی (کارگردان) دعوت کردند. آدمها با هم متفاوت هستند. بعضی‌ها می‌خواستند با استعداد، رفتار نزدیکی داشته باشند و موفقیت خوبی پیدا کنند.

■ شما به‌دنبال این مسایل نبودید؟

خیر. نه آن زمان و نه حالا اهل این حرف‌ها نبودم.

■ چطور با مرحوم کیمیایی کار انجام شد؟

مرحوم عباس شلیوز، بنده و آقای کشاورز را به «اولیا قیلم» فرستاد و ما آنجا با مسعود کیمیایی / آشنا شدیم و قصه «قیصر» را برای ما تعریف کرد و قرار شد سناریو را هم برای مطالعه به ما بدهد. قرار بود نقش دوم را من بازی کنم و نقش دایی را آقای کشاورز بازی کند. هر دو عضو اداره تئاتر بودیم. آقای کشاورز نیامد.

■ چرا؟

فکر کرد ممکن است مشکلی برایش پیش بیاید. من به اتفاق آقای کیمیایی نزد آقای «جوانمرد» رفتیم که ایشان قصه را بخواند و بنده و آقای «دایی» را بازی کند. ایشان من را از زمان کار بازی در اداره تئاتر بود و حتی تئاتر هم بازی نمی‌کرد تا زمانی که بنده وارد حیاط آرنا فلیم شدم ایشان با آقایان کیمیایی، شلیوز و بهروز وثوقی آشنا شده بود که ایشان از گریمورهای درجه یک اروپا بود و با بزرگترین کارگردان ایتالیا کار می‌کرد. ایشان به ایران آمد و ما را از اینطور شک که نقش خرابایی به من رسید.

■ وقتی فیلم‌ساخته شد فکر می‌کردید تا این حد فیلم موفقی باشد؟

ما از تئاتر آمده بودیم. وقتی یک کارگردان مثل مسعود کیمیایی یک نوشته عالی دارد و از فیلمبردار درجه یکی مانند مازیار پرتو استفاده می‌کند. کار قدنبخش می‌شود.

■ کارکردن با خانم «ایران دفتری» چطور بود؟

خانم دفتری مثل خواهر بزرگتر من بود و برایم مقام بالایی داشت و ایشان را خیلی دوست داشتم.

■ در تئاتر هم با هم همبازی بودید؟

خیر. اما برای ایشان احترام ویژه‌ای قایل بودم. ایشان خانمی مومنه و شریف و یک بانوی عقده و لاد بود. با بهروز هم سر این کارگرد شدیم.

■ بهروز وثوقی در کار چگونه بود؟

خیلی خوب بود. با ایشان چند کار هم انجام دادم. بازیگر بسیار توانایی بود. بهروز و بزرگ بازیگرهای خیلی خوبی بودند و بهروز اخیرا در سریال «شهر بدون شهروند» کار می‌کرد. بهروز بازیگرهای خوبی بود و سلطان خوش‌خلق بود. شه‌بی‌خودی شد و توانایی زیادی داشت. خیلی زحمت می‌کشید.

■ کسانی که با آقای گلستان کار می‌کردند اعتقاد داشتند که خوش‌اخلاق نبودند. آیا اینطور بود؟

من به چنین موردی برخورد نکردم من از افرادی که خودشان را لوس می‌کنند یا می‌خواهند فخروفروشی کنند خوشم نمی‌آید. اما چنین موردی را از آقای گلستان ندیدم. ایشان خیلی با شاگردان می‌ایستاد. من مدرسه بود و بانمودی بود.

■ چطور با مرحوم حاتمی آشنا شدید؟

زندیاد حاتمی به اداره هنرهای درماتیک رفت‌وآمد داشت و نمایشنامه می‌آورد آن زمان با ایشان آشنا و دوست شدم. با مرحوم فخیمی موسای راهنمایی کرده بودند که فیلم‌های تبلیغاتی بسازند یک روز مرحوم حسین کسبیان که از افراد گروه من مثلی / هم بود و علی از ما دو نفر خواست در جایی با هم صحبت کنیم. ایشان قرار بود فیلمی بسازد که دو نفش مهم آن را به من و حسین کسبیان می‌خواست بدهد که ساخته نشد. در فیلم «طوقی» دوباره از من دعوت کرد که بازی نقش‌های مهم را به من بدهد که من با تهیه‌کننده به توافق نرسیدم. آقای حاتمی گفتن کرد که ایشان می‌خواست با او کار کنم و از من دلخور شد. تا سال ۱۳۵۲ که ایشان می‌خواست نقش را تازه شناختن مولوی را کار کند که من در همه آنها حضور داشتم. تازه متوجه شد که من ایشان را خیلی دوست دارم و از لحن مشکل جنبز دیگر دیگری بود. آن زمان آقای حاتمی خیلی جوان بود و کار داستان‌های مولوی هم کار سنگینی بود. گفتم علی ما را می‌گویند. گفت جمشید می‌دانی چیست؟ ما آمده‌ایم تا غبری که روی دیوان مولانا نشسته را کنار بزنیم و بگذاریم مردم ببینند که مولانا چقدر بزرگ است. بعد از آن «اسطفل ساحیقران» و فیلم «تودلان» ساخته شد. آقای حاتمی برای خرید وسایل گریم به ایتالیا رفتند و آنجا با «انلو فلو» هم می‌گفتند. به من گفت جمشید تو که فیلمنامه را خواندی‌ای الان می‌خواهم فیتال را بگیرم.

دیر رسیدیم»

بله. گفتم مردم این امامزاده را دوست ندارند. تو باید از طوری نوشته‌ای که من برانرم و به امامزاده می‌رم و یک پرچه سبز می‌بندم و او می‌میرد. مردم به این پایان راضی می‌شوند. گفت برای همین می‌گویم. گفتم همان‌طور که افسار قاطر دست من است و برادرم روی قاطر نشسته من امامزاده را زودتر می‌بینم. بهتر است با خوشحالی برگردم و بگویم رسیدیم و ببینم او از قاطر افتاده و از دنیا رفته. تو یک جمله بگذار که مفهومش این باشد که اگر می‌رسیدیم این اتفاق نمی‌افتاد. من را آغوش گرفت و بوسید و گفت جمشید یکو همه عمر دیر رسیدیم. من دچار دیسک شدید بودم و با عصا راه می‌رفتم اما زمان فیلمبرداری نمی‌توانستم این کار را انجام دهم. من نمی‌توانستم سوار اتاق و قاطر شوم و باید پیاده می‌رفتم. پنج روز بعد از بعد ایاله‌کلو بقیه تیم بود می‌آیند.

چون این پاره‌ای برای مردم مقدس است و من نقش جنین فردی را بازی می‌کنم. این یک راه را رفتم و کمرم درد گرفت و شرب در امامزاده داوود در بهروز و بنا عصا راه می‌رفتم اما زمان فیلمبرداری نمی‌توانستم این کار را انجام دهم. من نمی‌توانستم سوار اتاق و قاطر شوم و باید پیاده می‌رفتم. پنج روز بعد از بعد ایاله‌کلو بقیه تیم بود می‌آیند.

چون این پاره‌ای برای مردم مقدس است و من نقش جنین فردی را بازی می‌کنم. این یک راه را رفتم و کمرم درد گرفت و شرب در امامزاده داوود در بهروز و بنا عصا راه می‌رفتم اما زمان فیلمبرداری نمی‌توانستم این کار را انجام دهم. من نمی‌توانستم سوار اتاق و قاطر شوم و باید پیاده می‌رفتم. پنج روز بعد از بعد ایاله‌کلو بقیه تیم بود می‌آیند.

■ دو مورد «سلطان ساحیقران» گفته می‌شود شما که نقش ناصرالدین‌شاه را بسازی کردید. غالی درآمده و یکی از سکانس‌های مهم سریال - تورشن ناصرالدین‌شاه بوده و خیلی طبیعی از آب درآمده. چطور این سکانس را بازی کردید؟

باید بگویم این سکانس مجموعه‌ای از کار «ما» بود. نوشته علی، کارگردانی علی و بازی ما به حرم حضرت‌عبدالعظیم(ع) رفته بودیم. اینه آقای حاتمی قبل از آن محل رادیده بود و گسانی که قرار بود به همین زیارت‌کننده حضور داشته باشند را نمی‌شناختیم. در لحظه‌ای که قرار بود به امامزاده شاه نماه‌ای بدهند ترسناکی رخ می‌دهد.

■ نقش میرزاخرای کرمانی را چه کسی بازی کرد؟

سعید نیکپور که بعدها نقش اصلی کسبیر را بازی کرد. لحظاتی که با علی حاتمی داشتیم لحظات عجیبی بود.

■ چرا علی حاتمی یک نقش مشابهی در بوتل احساسات دیالوگ‌های من را متوجه شود؟

چون من عاشق دیالوگ‌های علی بودم. اگر دو، سه جمله از دیالوگ‌ها حاتمی باشد عرض می‌کنم که: ولایت زندان، ما را طلبید عاشق این عشاق خفه زنجیرک مویرنگه گوشت کی به استخون مرسی اخر؟ زنجیر کی تصویر عاقل... ابراهیم و اسماعیل هر دو در یک تن بودند. ما من مگنتم ابراهیم، اسماعیلت را فرمان کنه که وقتونت خودمان را قرت کنن. قربای من ابن فرمانگاه جوهر این دفتر خون اسماعیل است. پسری که ندارم.

■ آقای این دیالوگ‌ها برای بازیگر سخت نبود؟

من عاشق دیالوگ‌های حاتمی بودم. آن زمان من با مجله‌های مصاحبه‌ای انجام داده که علی هم در قید حیات بودند. به گمانم برای فیلم «کمال‌الملک» بود. گفتم: علی حاتمی سعدی سینمای ایران است و بعضی‌ها از گفته من دلخور شدند.

■ چرا؟

حالا ممکنا آقای حاتمی تا زمانی که زنده بود هیچ جایزه‌ای دریافت نکرد و هیچ تجلیلی هم به او نشد.

■ حتی بعد از فوت ایشان هم فقط از فیلم «مادر» نام بردند و سال‌ها بعد از تراژ «اشاره احتجاب» بسازم که از من خواست نقش شاره را بازی کنم. آقای فرمان آرا سناریو را به من داد که آقای گلشیری آن را نوشته بود خاطرم است گلشیری و بهمن به من خیلی رفیق بودند. وقتی اصفهان بودم گلشیری سر صحنه می‌آمد و به محله اینکه ما می‌خواستیم فیلمبرداری کنیم می‌رفت.

■ چطور با مرحوم مجید ظروفچی که می‌گفت «همه عمر دیر رسیدیم»

■ همان جمله معروف مجید ظروفچی که می‌گفت «همه عمر دیر رسیدیم»

بله. گفتم مردم این امامزاده را دوست ندارند. تو باید از طوری نوشته‌ای که من برانرم و به امامزاده می‌رم و یک پرچه سبز می‌بندم و او می‌میرد. مردم به این پایان راضی می‌شوند. گفت برای همین می‌گویم. گفتم همان‌طور که افسار قاطر دست من است و برادرم روی قاطر نشسته من امامزاده را زودتر می‌بینم. بهتر است با خوشحالی برگردم و بگویم رسیدیم و ببینم او از قاطر افتاده و از دنیا رفته. تو یک جمله بگذار که مفهومش این باشد که اگر می‌رسیدیم این اتفاق نمی‌افتاد. من را آغوش گرفت و بوسید و گفت جمشید یکو همه عمر دیر رسیدیم. من دچار دیسک شدید بودم و با عصا راه می‌رفتم اما زمان فیلمبرداری نمی‌توانستم این کار را انجام دهم. من نمی‌توانستم سوار اتاق و قاطر شوم و باید پیاده می‌رفتم. پنج روز بعد از بعد ایاله‌کلو بقیه تیم بود می‌آیند.

■ چطور با یهمن گرامی آشنا شدید؟

چون من عاشق دیالوگ‌های علی بودم. اگر دو، سه جمله از دیالوگ‌ها حاتمی باشد عرض می‌کنم که: ولایت زندان، ما را طلبید عاشق این عشاق خفه زنجیرک مویرنگه گوشت کی به استخون مرسی اخر؟ زنجیر کی تصویر عاقل... ابراهیم و اسماعیل هر دو در یک تن بودند. ما من مگنتم ابراهیم، اسماعیلت را فرمان کنه که وقتونت خودمان را قرت کنن. قربای من ابن فرمانگاه جوهر این دفتر خون اسماعیل است. پسری که ندارم.

■ آقای این دیالوگ‌ها برای بازیگر سخت نبود؟

من عاشق دیالوگ‌های حاتمی بودم. آن زمان من با مجله‌های مصاحبه‌ای انجام داده که علی هم در قید حیات بودند. به گمانم برای فیلم «کمال‌الملک» بود. گفتم: علی حاتمی سعدی سینمای ایران است و بعضی‌ها از گفته من دلخور شدند.

■ چرا؟

حالا ممکنا آقای حاتمی تا زمانی که زنده بود هیچ جایزه‌ای دریافت نکرد و هیچ تجلیلی هم به او نشد.

■ حتی بعد از فوت ایشان هم فقط از فیلم «مادر» نام بردند و سال‌ها بعد از تراژ «اشاره احتجاب» بسازم که از من خواست نقش شاره را بازی کنم. آقای فرمان آرا سناریو را به من داد که آقای گلشیری آن را نوشته بود خاطرم است گلشیری و بهمن به من خیلی رفیق بودند. وقتی اصفهان بودم گلشیری سر صحنه می‌آمد و به محله اینکه ما می‌خواستیم فیلمبرداری کنیم می‌رفت.

■ چطور با مرحوم حاتمی آشنا شدید؟

زندیاد حاتمی به اداره هنرهای درماتیک رفت‌وآمد داشت و نمایشنامه می‌آورد آن زمان با ایشان آشنا و دوست شدم. با مرحوم فخیمی موسای راهنمایی کرده بودند که فیلم‌های تبلیغاتی بسازند یک روز مرحوم حسین کسبیان که از افراد گروه من مثلی / هم بود و علی از ما دو نفر خواست در جایی با هم صحبت کنیم. ایشان قرار بود فیلمی بسازد که دو نفش مهم آن را به من و حسین کسبیان می‌خواست بدهد که ساخته نشد. در فیلم «طوقی» دوباره از من دعوت کرد که بازی نقش‌های مهم را به من بدهد که من با تهیه‌کننده به توافق نرسیدم. آقای حاتمی گسار کرد که ایشان می‌خواست با او کار کنم و از من دلخور شد. تا سال ۱۳۵۲ که ایشان می‌خواست نقش را تازه شناختن مولوی را کار کند که من در همه آنها حضور داشتم. تازه متوجه شد که من ایشان را خیلی دوست دارم و از لحن مشکل جنبز دیگر دیگری بود. آن زمان آقای حاتمی خیلی جوان بود و کار داستان‌های مولوی هم کار سنگینی بود. گفتم علی ما را می‌گویند. گفت جمشید می‌دانی چیست؟ ما آمده‌ایم تا غبری که روی دیوان مولانا نشسته را کنار بزنیم و بگذاریم مردم ببینند که مولانا چقدر بزرگ است. بعد از آن «اسطفل ساحیقران» و فیلم «تودلان» ساخته شد. آقای حاتمی برای خرید وسایل گریم به ایتالیا رفتند و آنجا با «انلو فلو» آشنا شده بود که ایشان از گریمورهای درجه یک اروپا بود و با بزرگترین کارگردان ایتالیا کار می‌کرد. ایشان به ایران آمد و ما را برای سوندلان؛ گریم کرد. عاشق ایران بود و از علی خواهش کرد که کاری کند که او هم در جایی از این فیلم حضور داشته باشد. آقای حاتمی لباس پلیس را به این ایشان کرد و بیرون بلغ کنار در نشست که کسانی که دعوت دارند ایشان بلند ش